

ما بگویند که جهان آفریننده‌ی حکیمی و آفریننده‌ی توانایی دارد. اما این‌ها یک مفاهیم کلی‌ست، کسی هست که آفریننده و توانا و دانا و حکیم است. اما چه کسی‌ست؟ این را دیگر استدلال عقلی به ما نمی‌گوید، اگر آن رابطه‌ی درونی و قلبی بین ما و خدا نبود، خود خدا را ما نمی‌شناختیم، می‌دانستیم که عالم، خالق دارد اما این که کی‌ست؟ نمی‌دانستیم. شناخت شخص خالق وقتی میسر است که یک نحو شهودی نسبت به او حاصل شده باشد و آلا یک معرفت کلی خواهد بود.

### خدا با آن‌ها رازگویی می‌کند

در نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در مورد آیه‌ی شریفه «رَجُلٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ - مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد». (نور/۳۷) می‌فرماید: «یاد خدا اهلی دارد که آن‌ها یاد خدا را به جای لذاذات زندگی بر می‌گزینند». حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای اهل ذکر و کسانی که زندگی‌شان را با یاد خدا می‌گذرانند و با یاد او می‌زیند اوصافی را ذکر می‌فرماید از جمله می‌فرماید: «خدا در باطن و درون‌شان با آن‌ها مناجات می‌کند، رازگویی می‌کند.» در این تعبیر دقت کنید به جای این که بنده با خدا مناجات کند؛ خدا با آن‌ها رازگویی می‌کند.

### معرفت صفات خدا

مطلب دیگری را هم که لازم است بیشتر توضیح دهیم: این است که در این شهود علاوه بر این که اصل وجود خدا مورد معرفت قرار می‌گیرد، یعنی آدمی در می‌یابد که خدا هست، امور دیگری هم از این شهود برای انسان حاصل می‌شود که از جمله‌ی آن‌ها معرفت صفات خداست: یکی ربوبیت خدا، یعنی این شهود به گونه‌ای بوده است که آدمی در می‌یابد که نه تنها آفریننده‌ای هست و می‌فهمد که او کیست بلکه درمی‌یابد رب و صاحب اختیار و اداره کننده‌ی جهان هم اوست. تعبیری که در این آیه از چنین چیزی حکایت می‌کند، این است که می‌فرماید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و نمی‌فرماید «الست بخالقکم»، در این مکالمه خدا می‌فرماید آیا من پروردگار شما (گرچه پروردگار ترجمه دقیقی نیست) و رب شما نیستم همان کسی که هستی شما در اختیار من است، گویی این گونه فرموده است که آیا هستی شما در اختیار من نیست؟ گفتند چرا. پس نه تنها خالقیت، بلکه ربوبیت هم اثبات می‌گردد و علاوه بر این، توحید هم اثبات می‌گردد که هیچ کس دیگری هم غیر از او خالق و رب نیست. و این دقیقاً به‌خاطر این رابطه‌ی شهودی یعنی این معرفت حضوری‌ست که انسان نسبت به خدا پیدا می‌کند.

### ما فدا را دیده‌ایم

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ اعراف/۱۷۲

و (به خاطر بیابور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت؛ و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»!

### انس با قرآن (اعجاز قرآن از جنبه هنری و زیبایی - قسمت دوم)

**سبک منحصر به فرد:** می‌دانیم که سبک‌ها [متفاوتند]. لااقل در فارسی می‌توانیم بشناسیم که سبک عبارت‌ها با هم خیلی فرق می‌کند. به‌عنوان مثال سبک نثر سعدی یک سبک مخصوص به خود است. قرآن یک سبک و اسلوب مخصوص به خود است. اگر ما یک آیه قرآن را در میان نهج‌البلاغه بگذاریم می‌بینیم آیه قرآن در آن نمایان و مشخص است که این یک سبک است و آن سبک دیگری؛ این کلمات به شکل دیگری با یکدیگر پیوسته شده‌اند غیر از آن شکل. چنین سبکی در زبان عربی سابقه ندارد (در غیر عربی که معنی ندارد بگوییم این سبک باشد)؛ نه تنها سابقه ندارد، لاحق هم ندارد، یعنی هیچ کس نتوانسته است یک سطر بیاورد که همان وضع خاص قرآن و همان اسلوب غیر قابل توصیف قرآن و آن نرمش عجیبی را که در این سبک هست داشته باشد؛ به همین دلیل هم بی‌سابقه است و هم غیر قابل تقلید.

**آهنگ‌پذیری قرآن:** مسأله دیگری که از قدیم مورد توجه بوده است مسأله آهنگ‌پذیری قرآن است. این خیلی عجیب است. تا آن‌جا که در زبان‌ها نشان داده‌اند، جز شعر چیز دیگری آهنگ نمی‌پذیرد. البته هر نثری را می‌شود با آواز بلند خواند اما آن کسی هم که آهنگ‌ها را نمی‌شناسد می‌فهمد که اگر این را ساده بخوانند بهتر از آن است که با آواز بخوانند. ولی یک نثر آهنگ‌پذیر آن نثری است که وقتی آن را با آهنگ می‌خوانند آن را بهتر بیان می‌کند تا وقتی که ساده می‌خوانند. به این می‌گویند آهنگ‌پذیری، یعنی آهنگ، آن را بهتر می‌تواند بیان کند از غیر آهنگ.

**واژگان:** أَخَذَ: گرفت ذُرِّيَّتَهُمْ: نسل‌شان أَشْهَدَهُمْ: شاهد گرفت آن‌ها را أَلَسْتُ: آیا نیستم

مربیان محترم برای تدریس این درس لازم است تا مطلب تکمیلی حتماً مطالعه شود

## خداشناسی فطری و شهودی

چیزی را «فطری» می‌گویند که خدادادی و غیر اکتسابی و کما بیش مشترک بین همه‌ی افراد انسان باشد و از این‌رو شامل همه‌ی بینش‌ها و گرایش‌های خدادادی انسان می‌شود.

شناخت‌های عقلانی همیشه شناختی کلی‌ست. نتیجه این شناخت این می‌شود که یکی هست که جهان را آفریده اما غایب است و او را نمی‌یابد. این یک معرفتی است غایبانه، اما اگر علم حضوری و شهودی باشد نباید چنین بگوید زیرا او را می‌شناسد، با او آشناست، معرفت شخصی‌ست معرفتی‌ست حضوری. با یک عنوان کلی او را نمی‌شناسد، بلکه رابطه‌ی دل خود با خدا را در می‌یابد. اگر کسانی که توجهاتی به جهان ماده و تعلقاتی به پدیده‌های این جهان دارند، این توجهات و تعلقات را قطع کنند یا در یک حالت اضطرابی خود به خود این توجهات قطع بشود، آن‌گاه در عمق دل خود آن رابطه را در می‌یابند یعنی این رابطه در همه هست منتهی مورد توجه نیست.

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که شخصی خدمت حضرت عرض کرد: «خدا را به من آن‌چنان معرفی کن که گویی او را می‌بینم».

حضرت از او سؤال فرمود: «آیا هیچ وقت از راه دریا مسافرت کرده‌ای؟»

گفت: «آری». فرمودند: «اتفاق افتاده است که کشتی شما در دریا بشکند؟»

گفت: «بلی، اتفاقاً در سفری چنین قضیه‌ای واقع شد». فرمودند: «به جایی رسیدی که امیدت از همه چیز قطع شود و خود را مشرف به مرگ ببینی؟»

گفت: «بلی چنین شد». فرمودند: «در آن حال امیدی به نجات داشتی؟» گفت: «آری».

فرمودند: «در آن‌جا که وسیله‌ای برای نجات تو وجود نداشت به چه کسی امیدوار بودی؟»

آن شخص متوجه شد که در آن حال گویا دل او با کسی ارتباط داشته در حدی که گویی او را می‌دیده است.

این همان حالتی است که گاهی اضطراباً توجه انسان از غیر خدا قطع می‌شود و رابطه‌ی قلبی خودش با خدا را در می‌یابد. انسان با اختیار هم چنین کاری را می‌تواند بکند و این ارزش دارد. اگر انسان بتواند چنین حالتی را تمرین کند به جایی می‌رسد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام بپرستم».

اما بحث ما این است که نوعی شهود فطری برای انسان وجود دارد که همه‌ی انسان‌ها از آن برخوردارند.

## آیه‌ی میثاق

آیه به روشنی دلالت می‌کند که خدا با فرد انسان‌ها یک رویارویی داشته و به آن‌ها گفته است آیا من خدای شما نیستم؟ و آن‌ها گفته‌اند: آری، تویی خدای ما و این رویارویی با تک تک انسان‌ها موجب این شده است که عذری برای مشرک‌ها وجود نداشته باشد که بتوانند بگویند ما اساساً از این توحید، از یگانه‌پرستی غافل بودیم و بگویند دنباله‌روی از پدران موجب این شد که ما مشرک بشویم، گناه به گردن پدران ماست و ما مسئول نیستیم.

هر معنایی برای این مکالمه و مواجهه تصور شود به هر حال، این سخنی غایبانه و از پشت پرده نیست زیرا موقعی این مکالمه قطع عذر می‌کند و دیگر جایی برای اشتباه در تطبیق باقی نمی‌گذارد که شما ببینید و بشناسید. به نظر می‌رسد که چنین مکالمه‌ی حضوری و عذر براندازی که خطای در تطبیق را هم نفی می‌کند جز با علم حضوری و شهود قلبی، حاصل نمی‌شود و مؤید آن، روایات زیادی است که مشتمل بر تعبیرات «رؤیت» و «معاینه» می‌باشد. امام باقر علیه‌السلام در روایتی که در ذیل آیه‌ی فطرت نقل شده می‌فرماید: «خدا خودش را به ایشان شناساند و ارائه داد، و اگر این کار انجام نمی‌گرفت هیچ‌کس پروردگار را نمی‌شناخت».

همچنین نقل شده که به حضرت صادق علیه‌السلام گفته شد: «آیا عیناً خدا را مشاهده کردند؟» فرمود: «آری».

و فرمود: «اگر این صحنه نبود هیچ‌کس نمی‌دانست که چه کسی آفریننده و روزی دهنده‌ی اوست».

از این عبارت استفاده می‌شود که معرفتی که در آیه‌ی شریف به آن اشاره شده معرفتی شخصی است نه شناختی کلی که از راه مفاهیم انتزاعی و عناوین عقلی حاصل می‌شود و معرفت شخصی درباره‌ی خدای متعال جز از راه علم حضوری و شهودی، امکان ندارد.

اگر انسان علم شهودی نداشته باشد تنها حقیقتی کلی را می‌تواند بفهمد مثلاً این که یک کسی هست که کار خاصی را انجام داده است. اگر شما سازنده‌ی یک ساختمان را ندیده باشید تنها می‌توانید بفهمید که سازنده‌ای، این مصنوع را ساخته و از صفات مصنوع می‌توانید پی به صفات صانع هم ببرید، هر قدر دقت و مهارت در آن مصنوع بیشتر به کار رفته باشد، دلالت بر هنرمندی و کارآیی و مهارت صانع می‌کند، تا این حد شما می‌توانید بگویید سازنده‌ی ماهری بوده است، خیلی با سلیقه بوده است. اما این که چه کسی‌ست؟ از این استدلالات او را نمی‌توانید بشناسید، شخص او را درک نمی‌کنید، استدلالات عقلی می‌تواند به